**اصول: استصحاب، جلسه 40: شنبه 13/09/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد استصحاب امور مقید به زمان بود. مرحوم آقای صدر رحمة الله علیه فرمودند که اگر تقیّد به زمان در جانب وجوب باشد استصحاب بقای زمان جاری می‌شود با خصوصیاتی که اشاره کردم. اما اگر در جانب واجب باشد چون زمان که غیر اختیاری است استصحاب بقای زمان جاری نمی‌شود به دلیل این‌که، علتی که در استصحاب وجوب جاری می‌دانستند این بود که فرمودند که ولو به نحو تقیید باشد عرف تقیید را به ترکیب برمی‌گرداند ولی در جانب وجوب به دلیل غیر اختیاری بودن زمان تقیید به ترکیب برنمی‌گردد. خب حالا ما اینجا بحث‌هایی را کردیم، نمی‌خواهم آن بحث‌ها را دوباره تکرار کنم. مرحوم شهید صدر در ادامه می‌خواهند بفرمایند که ولی ما می‌توانیم با بیان دیگری همان نتیجه‌ای را که از استصحاب انتظار داریم و آن نتیجه تنجیز واجب بر مکلف هست. توضیح این‌که ما گاهی اوقات آن تکلیف به نحو صرف الوجود به عهدۀ ما آمده است، گاهی اوقات به شکل مطلق الوجود به عهدۀ ما آمده است. اگر به نحو صرف الوجود به عهدۀ ما آمده است یک موقعی تکلیف قبل از زمان مشکوک هم به عهدۀ من بوده، الآن نمی‌دانم هنوز به عهدۀ من هست یا نیست. اصل واجب واجب بوده، من تأخیر انداختم تا زمان مشکوک نماز ظهر واجب بوده، الآن نمی‌دانم این هنوز واجب هست یا واجب نیست. یک موقعی این شکلی است. یک موقعی نه، در زمان مشکوک اصل حدوث تکلیف می‌خواهد ایجاد بشود. مثلاً قبلاً نابالغ بودم، اگر وجوب بیاید همین در زمان مشکوک وجوب می‌آید نه قبل از آن. این دو شکل.

ایشان می‌فرماید که در جایی که تکلیف از قبل بوده اینجا قاعدۀ اشتغال جاری می‌شود به دلیل این‌که من شک در قدرت دارم. نمی‌دانم یک تکلیفی اینجا متوجه من شده است نمی‌دانم قدرت بر امتثال این تکلیف دارم یا قدرت بر امتثال این تکلیف ندارم. این این مطلب. در توضیح مطلب شهید صدر یک نکته‌ای را ضمیمه بکنم، آن این است که شهید صدر یک مبنایی دارند که برگرفته از گذشتگان هست، در کلمات مرحوم آقا ضیا، در کلمات شیخ انصاری اینها هم اشاره شده. آن این هست که امتثال و عصیان اینها هیچکدامشان در فعلیت تکلیف دخالت ندارند، بلکه در فاعلیت تکلیف دخالت دارند. بنابراین اگر زمان تکلیف هم بگذرد با گذشتن زمان تکلیف هم فعلیت تکلیف از بین نمی‌رود، فاعلیت تکلیف از بین می‌رود، دیگر باعثیت و زاجریت که فاعلیت تکلیف را تشکیل می‌دهند آنها وجود ندارد.

شاگرد: زاجریت یعنی چی؟

استاد: ایشان حالا، ایشان اینجوری تعبیر می‌کنند، بنابراین یک تکلیفی متوجه من بوده این تکلیف الآن نمی‌دانم هنوز این تکلیف متوجه من هست یا متوجه من نیست. این حداکثر چیزی که هست ولو زمان تکلیف هم سپری شده باشد هنوز تکلیف فعلی است ولی دیگر فاعلیت ندارد. فوقش این است که احتمال می‌دهم که تکلیف عصیان شده باشد، عصیان تکلیف که سپری شدن تکلیف باشد یعنی وقت تکلیف سپری شدن باشد این فعلیت تکلیف را از بین نمی‌برد، فاعلیت تکلیف را از بین می‌برد. ما حالا این حرف‌ها را قبول نداریم. ما چیزی به نام فعلیت و فاعلیت و به این شکلی که آقای صدر و بزرگان مطرح فرمودند را نمی‌پذیریم، ولی می‌خواهم بگویم مرحوم آقای صدر مبنایشان چی است؟ و این فرمایشاتی که گفتند چه مبنایی دارند دنبال می‌کنند. خب این جایی که تکلیف قبلاً بوده، قبل از زمان مشکوک، در زمان مشکوک نمی‌دانیم هنوز تکلیف هست یا تکلیف نیست، ایشان می‌گوید قاعدۀ اشتغال لزوم اتیان به عمل را اقتضاء می‌کند. اما

شاگرد: فرد قدرت دارد را نفهمیدم

استاد: چون قدرت من تکلیف فعلی است، وقتی تکلیف فعلی شد من نمی‌دانم اگر در زمان باشد، به اصطلاح زمانش گذشته باشد، زمان تکلیف گذشته باشد من دیگر قدرت بر امتثال این تکلیف ندارم دیگر. زمانش گذشته من باید در وقت این تکلیف را امتثال می‌کردم.

شاگرد: می‌فرمایید گذشته باشد ؟؟؟ ۷:۴۰

استاد: فعلی است ولی یک قدرت بر امتثال بعد از گذشتن در وقت دیگر ندارم قبلش هستش.

شاگرد: ؟؟؟ وجوب قضا می‌آید چی؟ وجوب قضا تکلیف هست چی؟

استاد: آن حالا روی قضا اصلاً کار نداشته باشید. فرض کنید یک تکلیفی باشد که اصلاً قضا ندارد، اینجوری در نظر بگیرید که، من فعلاً به آن جهتش کار ندارم، این یک مطلب. اما اگر تکلیف الآن قرار است بیاید، قبلاً تکلیف نیامده است. ایشان می‌فرمایند که اینجا خب ما نمی‌توانیم، اینجا ما استصحاب بقای زمان را می‌کنیم. نه استصحاب بقای زمان را به جهت این‌که بگویم عملی را که من در این زمان انجام می‌دهم عمل در زمان واجب است. چون فرض این است که استصحاب زمان برای اثبات تقید عمل به زمان مثبت است و فایده ندارد، با این مبنا داریم پیش می‌رویم. نه استصحاب بقای زمان می‌کنیم تا اصل وجوب را اثبات کنیم. چون هر چیزی که غیر واجب باشد به هر حال غیر وجوب هم هست تا زمانی که، استصحاب می‌کنیم بقای زمان را تا اثبات کنیم اصل وجوب زمانی می‌آید که این زمان رسیده باشد. من فرض این است که قبل از این شیء وجوب متوجه من نشده، نمی‌دانم وجوب با آمدن زمان مشکوک متوجه من می‌شود یا نمی‌شود، استصحاب می‌کنیم بقای زمان را تا توجه تکلیف را اثبات کنیم. اصل توجه تکلیف که اثبات شد یک تکلیف ظاهری اینجا متوجه من هست، نمی‌دانم این تکلیف ظاهری را قدرت بر امتثال دارم یا قدرت بر امتثال ندارم. بنابراین اینجا استصحاب بقای زمان می‌کنیم تا بعد از آن قاعدۀ اشتغال را جاری کنیم. در فرض اوّل این استصحاب بقای زمان را نمی‌کردیم، چون بالأخره استصحاب بقای زمان برای چی می‌خواستید بکنید؟ برای این‌که مقدمه قرار بدهید برای این‌که قاعدۀ اشتغال را اثبات کنید. قاعدۀ اشتغال را مستقیماً اثبات می‌شد، نیاز نبود که استصحاب بقای زمان بکنید تا یک حکم ظاهری اثبات کنید. من حکم واقعی یقین دارم که یک تکلیف واقعی اینجا وجود دارد، دیگر شک ندارم در وجود یک تکلیف واقعی که بخواهم استصحاب کنم. البته آقای صدر تعبیرشان این است که، یک تعبیر مسامحه‌آمیزی، ایشان می‌گویند که من استصحاب بقای زمان بخواهم بکنم برای این‌که اثبات وجوب بکنم باید به قاعدۀ اشتغال تمسک کنم و قاعدۀ اشتغال از اوّل وجود داشته، بنابراین استصحاب لغو است. نه بحث بالاتر از لغویت است. استصحاب در جایی هست که شک در حکم واقعی داشته باشیم. شک در حکم واقعی نداریم. یقین داریم حکم واقعی وجود دارد. چون فرض این هست که شما امتثال و عصیان را در آن حکم واقعی دخیل نمی‌دانید. اگر دخیل می‌دانستید که اصلاً این حرف‌ها نمی‌آمد. امتثال و عصیان را دخیل در فاعلیت تکلیف می‌دانید نه در فعلیت تکلیف. وقتی دخیل در فاعلیت تکلیف می‌دانید دخیل در فعلیت تکلیف نمی‌دانید خب چه فایده‌ای دارد استصحاب بقای زمان کردن؟ اصل تکلیف علم دارم به وجود تکلیف واقعی، با وجود علم به تکلیف واقعی شکی ندارم که محط استصحاب باشد. بنابراین مشکل اصلی این است، یک مقداری تعبیر ایشان به تعبیر دیگری است. خب این در جایی که به نحو صرف الوجود باشد.

اما در جایی که به نحو مطلق الوجود باشد ایشان می‌گوید این هم دو شکل هست. یک موقعی ما یقین داریم که مثلاً یک روز ۱۲ ساعت است. نمی‌دانیم این ۱۲ ساعت سپری شده یا سپری نشده. یک موقع نمی‌دانیم روز ۱۲ ساعت است یا ۱۳ ساعت است. اگر آنجایی که شک ما در این هست که این ۱۲ ساعتی که روز ازش تشکیل شده سپری شده یا سپری نشده اینجا شکل در امتثال است. همان بحث شک در امتثال اینجا می‌آید.

اما در جایی که نمی‌دانیم روز ۱۲ ساعت یا ۱۳ ساعت است. چون به نحو مطلق الوجود است، ۱۲ ساعت یک تکلیف دارد، ساعت سیزدهم تکلیف جداگانه‌ای دارد. خب اینجا باز استصحاب بقای روز می‌کنیم برای اثبات وجوب ظاهری. این شبیه همان صورت دوم که اوّل استصحاب می‌کنیم بعد از استصحاب شک در امتثال و امثال اینها موضوع می‌شود برای قاعدۀ اشتغال. شبیه همان اینجا هم آن را تطبیق می‌کنیم. خب این بیان مرحوم آقای صدر.

اینجا یکی دو تا نکته هست که باید به آن بپردازیم. نکتۀ اوّل این‌که ایشان می‌فرماید ما با آن. یک نکته اوّل اینجا بگویم، آقای حائری که خداوند سلامتشان بدارد در حاشیه می‌فرمایند که یک فرض دیگری اینجا هست که آن فرض دیگر را آقای صدر متعرض نشده‌اند. آن فرض این است که ما نمی‌خواهیم تنجیز را اثبات کنیم. بلکه می‌خواهیم اجزاء عمل واقع شده را اثبات کنیم. چطور؟ فرض کنید شخصی نذر کرده که در ساعتی از ساعات روز یک نماز بخواند. نمی‌داند در این ساعت مشکوکه اگر نماز بخواند آن عمل کرده به آن تکلیفش؟ مجزی هست؟ یا مجزی نیست؟ کفایة العمل فی الساعة المشکوک کونه نهارا. این را می‌خواهیم اثبات کنیم نه الزام. الزام را نمی‌خواهیم اثبات کنیم. این کفایت را می‌خواهیم الزام کنیم این دیگر با آن قاعدۀ اشتغال و اینجور چیزها این را اثبات نمی‌کند که این عمل شما کافی هست یا کافی نیست. اگر استصحاب را بتوانید جاری کنید این کفایت اثبات می‌شود. اگر استصحاب را نتوانید جاری کنید این کفایت جاری نمی‌شود. این مطلبی هست که آقای حائری. البته بعد آقای حائری در ادامه می‌خواهند بگویند نه در همۀ این موارد استصحاب جاری می‌شود، در جایی که زمان شرط الواجب هم باشد استصحاب جاری می‌شود با این بیانی که ما دیگر وارد آن بیان نمی‌شویم، ما اصل این مطلب را نپذیرفتیم که بین استصحاب در زمانی که مأخوذ در واجب باشد و زمانی که مأخوذ در وجوب باشد فرق است، یک قدری تفاوت هست عرض ما با فرمایش آقای حائری، ولی اصل نتیجه را نتیجۀ یکسانی است.

شاگرد: می‌توانند بگویند فرق شما می‌فرمایید

استاد: ولی با دو بیان مختلف.

شاگرد: ؟؟؟ ۱۶:۲۷

استاد: ایشان به یک بیانات دیگری هستند. ما اصلاً می‌گفتیم ترکیب و تقیید اصلاً این حرف‌ها مطرح نیست، ایشان به آن بیانات نیست. بیانش متفاوت است، من اصلاً نمی‌خواهم وارد بیان ایشان بشوم. این است که فقط خواستم اشاره کنم که آقای حائری هم همین مطلب را پذیرفتند.

آقای آسید محمود هاشمی هم در پاورقی به یک نکتۀ دیگری باز هم ایشان هم همین مطلب جریان استصحاب را پذیرفته‌اند، ایشان می‌خواهند بگویند نه اینجا اختیاری که ما در جلسات قبل اشاره کردیم که نپذیرفتیم فرمایش آقای هاشمی را. ولی اصل مطلب آقای صدر را ما ناتمام می‌دانستیم.

من می‌خواهم این نکته را بگویم اصل مطلب یک مقداری اوسع از آن مطلبی هست که آقای حائری مطرح فرمودند. آن این است که آن استصحاب را یک موقعی شما برای اثبات الزام می‌خواهید جاری کنید، وجوب یا حرمت، آن خب کلام ایشان جاری است. ولی استصحاب در زمان یا در فعل مقید به زمان فقط به خاطر اثبات وجوب نیست، گاهی اوقات آن حکم ما اصلاً وجوبی نیست، یک حکم استحبابی را می‌خواهیم بار کنیم. حکم اباحه‌ای را می‌خواهیم بار کنیم. این اجزایی که آقای حائری می‌فرمایند شبیه همان حکم اباحه‌ای هست که. یا حکم وضعی را می‌خواهیم بار کنیم، قبلاً ضمان بوده، نمی‌دانیم هنوز ضمان هست ضمان نیست امثال اینها. قبلاً ملکیت بوده حالا هنوز ملکیت هست یا ملکیت نیست. فرض کنید که زید اگر زنده باشد ملکیتش نسبت به مال باقی است. ما می‌خواهیم حیاتش را استصحاب کنیم برای این‌که اثبات ملکیت کنیم. یک چیز مقید به زمان موضوع هست برای ملکیت، موضوع هست برای زوجیت، موضوع هست برای یک حکم وضعی. این است که این بیان مرحوم آقای صدر فقط در استصحابی که برای اثبات الزام وجوب یا حرمت باشد جاری است. اما در مورد جایی که می‌خواهیم اباحه را اثبات کنیم، جایی که می‌خواهیم که یک حکم غیر الزامی اقتضایی یعنی کراهت و استحباب را اثبات کنیم، یا حکم وضعی را اثبات کنیم اینها جاری نیست. پس بنابراین استصحاب مهم است، اینجور نیست که ما بتوانیم همان نتیجه را بدون استصحاب هم بگوییم، این یک نکته. حالا بحث این شکلی است بیشتر. اما بحث اصلی این هست که این‌که شما می‌فرمایید اینجا شک در قدرت است و شک در قدرت مجرای امتثال است، این یک اشکال اساسی اینجا وجود دارد که حاج آقا اشاره می‌فرمودند. حاج آقا اشاره می‌فرمودند که آقایان گاهی اوقات یک سری کبریاتی را بیان می‌کنند به صورت کلی بعد بر یک مصادیقی تطبیق می‌کنند. در حالی که آن کبریات را از یک مثال‌هایی استنتاج کردند، اگر به آن مثال‌ها توجه می‌کردند اصلاً کبریٰ را به آن کبرای کلی اصلاً استنتاج نمی‌کردند. بحث این است که آیا ما اصلاً دلیلی داریم که شک در قدرت مسبّ اشتغال باشد؟ و موضوع برای اصالة الاشتغال باشد؟ یا نه همچین چیزی نداریم؟ حاج آقا اشاره می‌فرمودند، می‌فرمودند که یک موقعی شما مثلاً یک کسی یک تکلیفی را به عهده‌اش آمده، فرض کنید یک نفر این مثال بزنم دارد غرق می‌شود، من نمی‌دانم که می‌توانم بروم او را نجات بدهم؟ یا نمی‌توانم نجات بدهم؟ خب عقل می‌گوید شما باید بروید کارتان را انجام بدهید که آن مجرّد شک در این‌که می‌توانید آن غریق را نجات بدهید یا نجات ندهید شما را معذور نمی‌کند.

شاگرد: به خاطر این‌که آنجا غرق بشود؟

استاد: نه بحث غرق شدن خودم مطرح نیست. بحث این است که بهش نرسم. نمی‌دانم قایق من اینجا هست یا قایق من اینجا نیست، خب باید بروم ببینم قایق من هست که، احتمال می‌دهم قایق من را پسرم برده باشد جای دیگر الآن قایق نداشته باشم. خب باید بروم اقدام کنم ببینم آنها هست یا نیست. نمی‌دانم این موبایلی که باید صحبت کنم بچه‌اش شاد چیز می‌کند یا کار دیگری هست. اینجاها خب درست است خب باید انسان اقدام کند.

ولی یک موقعی علتی که شک در قدرت می‌دهم احتمال می‌دهم که آن غریق نجات پیدا کرده باشد. احتمال می‌دهم یک بندۀ خدای دیگری آمده باشد آن را نجات داده باشد. آیا اینجا هم شک در قدرت به علت این است که احتمال می‌دهم آن غریق اصلاً نجات پیدا کرده باشد. اینجا حالا منهای بحث غریق و اینها امور هامّه هست. در امور هامّه احتمالش هم تنجزآور است. این مثال یک مثال خاصی است که چون امور هامه است، حتی احتمال هم بدهیم که تکلیف ساقط شده باشد، یعنی سقوط تکلیف گاهی اوقات به خاطر احتمال الامتثال است. گاهی اوقات به خاطر عدم قدرت اصلاً. عدم قدرتی که من دارم به خاطر این است تکلیف وقتی امتثال شد دیگر قدرت ندارم آن را انجام بدهم. جایی که احتمال می‌دهم فرض کنید که یک موقعی شارع مقدس به من گفته که شما یک نماز با وضو بخوان. دو جور، یک موقعی شک می‌کنم که آب وجود دارد یا آب وجود ندارد خب باید فحص کنم. یک موقعی است نه یک نماز خواندم شاید این نمازی که خواندم اصلاً تکلیف من را ساقط کرده باشد. اگر تکلیف من را ساقط کرده باشد چون آن که واجب هست صرف الوجود است. صرف الوجود هم تکرارپذیر نیست، پس تکلیف من ساقط شده. من چرا قدرت بر امتثال ندارم؟ به دلیل این‌که آن تکلیف ساقط شده، دو جور هست. یک موقعی قدرت بر امتثال نداشتم به خاطر این‌که آن ملاک وجود دارد، نمی‌دانم من آن ملاک را استیفاء می‌توانم بکنم یا نمی‌توانم استیفاء بکنم. یک موقع هست احتمال دارد اصلاً استیفاء شده باشد.

شاگرد: مثال دوم را قدرت می‌گیرد، نمی‌گوید قدرت ندارم ؟؟؟ ۲۳:۵۵

استاد: نه، قدرت هم ندارم.

شاگرد: امتثال قدرت نمی‌کنم

استاد: نه قدرت. نه، اگر تکلیف امتثال شده باشد که دیگر قدرت ندارم.

شاگرد: می‌دانم خب می‌گوید ؟؟؟ شاید استصحاب

استاد: نه بحث لفظ نیست. بحث این است که واقعاً قدرت ندارم دیگر. آن قدرتی که شرط تکلیف است اینجاها نیست دیگر. قدرت ندارم دیگر. بحث این است حالا ببینید بحث این است که حالا اسمش را می‌گذارید قدرت نداشتن، همینجور هم هست، درست هم هست. لفظ این‌که من قدرت ندارم درست است، ولی آیا این دو تا حکمشان یکی است؟ حالا شما اینقدر برایتان مطلب غریب هست که حتی اسم قدرت داشتن را هم ابا دارید. نه، اینجا شک در قدرت هست. ولی بحث این است که حکمش با آن فرق دارد. این دو تا حکم با همدیگر به حکم یکسانی نیست که اینها را با همدیگر ما بخواهیم. این کلیت مطلب را داشته باشید. حالا من بیایم با توجه به این نکته‌ای که حاج آقا اشاره فرمودند بیایم اینجا یک توضیح بحث را می‌خواهم باز کنم. ببینید این‌که ما قدرت بر تکلیف نداریم دو شکل است. یک شکل این هست که ملاک تکلیف موجود است، من نمی‌دانم آن ملاک را می‌توانم استیفاء کنم یا نمی‌توانم استیفاء کنم. یک موقعی این احتمال دارد که اصلاً ملاک دیگر موجود نباشد. یک بنده خدایی که تشنه است، یک موقعی نمی‌توانم، می‌توانم تشنگی‌اش را برطرف کنم یا نمی‌توانم تشنگی‌اش را برطرف کنم. یک موقعی هست نه احتمال عدم قدرت من ناشی از این احتمال هست که احتمال می‌دهم تشنگی‌اش خودبخود از بین رفته باشد. دیگر ملاک تکلیف نباشد. تکلیف از اوّل آن ملاکش مضیّق باشد. امتثال تعبیر نمی‌کنیم. نه این‌که امتثال شده. ملاک شبیه همان امتثال هست ولی یک مقداری فرق دارد با آن مثالی که. این دیگر اصلاً احتیاجش فرض کنید ببینید من یک لباس پشمی باید برای یک فقیر تهیه کنم برای این‌که سرما نخورد. احتمال می‌دهم هوا گرم شده باشد، ممکن است لباس پشمی نخواهد، دو جور است، یک موقعی نمی‌دانم الآن هوا سرد است، آن هم نیاز به لباس پشمی دارد، نمی‌دانم پول دارم که بروم این لباس پشمی را تهیه کنم یا پول ندارم، خب باید اقدام کنم بروم ببینم در حسابم پول هست یا پول نیست. یک موقع هست نه، منشائی که شک من در قدرت هست ناشی از این هست که نمی‌دانم آن آقا هنوز نیاز دارد یا نیاز ندارد.

شاگرد: یا مرده

استاد: یا مرده، حالا شما این چیزهایش را. الآن زمانی هست که نیاز برطرف شده باشد، اصلاً نیاز محدود باشد. همان ملاک اصلی که احتیاج باشد محدود باشد. این احتمال را می‌دهم. این احتمال منهای، یک موقعی ما با استصحاب می‌خواهیم مطلب حل کنیم، فرض این است که ما نمی‌خواهیم با استصحاب مطلب را حل کنیم. می‌خواهیم با قاعدۀ اشتغال مطلب را حل کنیم. آیا در جایی که من ملاک تکلیف مشکوک است بقایش، قاعدۀ اشتغال اقتضاء می‌کند که حتماً من باید این تکلیف را بیاورم؟ فرق است بین جایی که ملاک قطعی است، شک در امکان استیفاء الملاک است. با جایی که بقاء الملاک مشکوک است. صورت دوم با صورت اوّل فرق دارد. این یک نکته.

نکتۀ دوم، حالا این نکته در فرمایش حاج آقا نیست ولی من این را ضمیمه می‌کنم. آن این است که گاهی اوقات اصل ملاک موجود است ولی در ملزم بودن بنده مفسدۀ الزامیه هست،لازم الاجتناب هست. یا در مرخص بودن من مصلحت الزامیه هست، مصلحت در اصل تکلیف، یا مفسده در اصل تکلیف، نه مکلّف به. ممکن است الآن ملاک موجود باشد ولی شارع مقدس از من این ملاک را نخواسته باشد به خاطر مفسدۀ در خواستن و الزام یا مصلحت در ترخیص. خب بنابراین در کجا ما ملزم می‌کند عقل انسان مکلف را؟ با این دو شرط. اوّلاً مصلحت ملاک هنوز موجود باشد و شک در قدرت من به شک در استیفاء الملاک برگردد، نه شک در بقاء اصل الملاک، این یک.

دوم این‌که در الزام مفسده‌ای نباشد یا در ترخیص مصلحت ملزمه‌ای نباشد. حالا جاهایی که من شک می‌کنم که مصلحت ملزمه هست یا مصلحت ملزمه نیست حکم قضیه چی است؟ قاعدۀ مقتضی مانع اینجا جاری می‌شود یا نمی‌شود من الآن نمی‌خواهم وارد آن بحث‌ها بشوم.

فقط یک چیزی در پرانتز بگویم، یکی از دوستان سؤال کردند گفتند که شما می‌گفتید که اگر انسان ارادۀ علم داشته باشد به ارادۀ شأنیۀ مولیٰ انسان لازم هست آن ارادۀ شأنیه را عمل کند. مراد از ارادۀ شأنیه این است، یعنی من می‌دانم همین الآن مولیٰ متوجه بشود من را ملزم می‌کند، ارادۀ شأنیه این است، نه ارادۀ شأنیۀ فعل. ارادۀ شأنیۀ الزام، ما این مطلب را گفتیم. ولی ارادۀ شأنیۀ الزام نه ارادۀ شأنیۀ فعل، این دو تا باز با همدیگر قاتی می‌شود. ببینید حالا توضیح بدهم در مورد خداوند سبحان بحث غفلت و امثال اینها نیست، ولی در موالی عادی مولیٰ بچه‌اش دارد غرق می‌شود هیچ هم اطلاع ندارد که بچه‌اش دارد غرق می‌شود. من می‌دانم اگر مولیٰ مطلع بود من را امر می‌کرد و یک مصلحتی در ترخیص نبود که جلوی امر کردنش را بگیرد و یک مفسده‌ای در الزامش نبود ولو الآن توجه ندارد ولی اگر بود امر می‌کرد. اراده یعنی الزام تقدیری. این الزام تقدیری موضوع حکم عقل است به لزوم امتثال. ولی نه من صرفاً می‌دانم که ارادۀ در نجات پیدا کردن بچه‌اش را دارد، یعنی نفس فعل را ولی الزام من مکلّف را می‌داند مفسده دارد. خب قهراً من را ملزم نمی‌کرد، اگر هم می‌دانست من را ملزم نمی‌کرد، به دلیل این‌که ملزم کرده فرض کنید جاهایی که می‌خواهد بنده بدون الزام کار انجام بدهد. جاهایی که اصلاً مصلحت در این است که بنده به خاطر الزام مولیٰ کار را انجام ندهد، این هست. گاهی اوقات آن چیزی که خوب هست نه این‌که چون من می‌گویم تو انجام می‌دهی. چون خودت باید خودجوش انجام بدهی. آن چیزی که، یعنی گاهی اوقات معشوق دلش می‌خواهد عاشق چون معشوق درخواست کرده عاشق انجام ندهد بدون درخواست انجام بدهد، مصلحت در این است که عمل بدون درخواست باشد، بدون الزام باشد، بدون خواهش باشد. خب اینجا طبیعتاً نمی‌تواند معشوق الزام کند ولو این عمل را خیلی هم دوست دارد، ولی انجام عمل بدون الزام را دوست دارد، اینجا مفسده در الزام است یعنی به تعبیر دیگر نه این‌که مفسده در الزام است، اصلاً مصلحت مضیّق است، مصلحت در عملی هست که بدون الزام آورده می‌شود، حالا می‌خواهید را هم یک قسم دیگری قرارش بدهید. گاهی اوقات مصلحت مضیق در عملی است که بلا الزام آورده می‌شود. بلا امرٍ آورده می‌شود. اگر مصلحت در عملی که بلا امرٍ آورده می‌شود باشد قهراً امر تحقق پیدا نمی‌کند دیگر. خب بحث این است که اینجور نکات را ما باید در نظر بگیریم. آن چیزی که موضوع حکم عقل هست به لزوم امتثال الزام شأنی است. الزام شأنی یعنی چی؟ یعنی اگر مولیٰ مطلع بود الزام می‌کرد، در مورد خداوند سبحان که این غفلت معنا ندارد، ولی در موالی عادی این شکلی است. در نظام‌های قانون‌گذاری نوعاً مفسدۀ در الزام وجود دارد. این‌که بگوییم اگر قانونگذار مطلع بود یک همچین قانونی وضع می‌کرد مدار عمل قرارش نمی‌دهند. چون این سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. می‌گوید اگر قانونگذار می‌دانست اینجا را اجازه می‌داد من از این چهار راه رد بشوم. اگر می‌دانست من اینقدر کار دارم این. اینها را از ذهن اگر، باعث می‌شود قانون شل بشود. این است که ولو واقعاً هم همینجور است، اگر قانون‌گذار می‌دانست که اینجا اینقدر شلوغ پلوغ است امثال اینها، باید یک همچین قانونی اینجا وضع بکند قانون را وضع می‌کرد. ولی حالا که وضع نکرده، در نظام‌های اجتماعی مدار خود قانون است. بله یک چیزهایی هست که یک چیزهای مهمی هست، مصالح مهمه‌ای هست که روح قانون تعبیر می‌کنند آنها درست است. خود آن قانونگذارها هم جاهایی که روح قانون اینجور نیست که یک قانون سفت و سختی که چیز هست آن را پابرجا بدانند و امثال اینها، در امور هامه‌ای که خیلی اهمیت دارد خود قانونگذارها هم افراد را معذور می‌دانند و این بحث روح قانون و نص قانون خودش یک بحث مهمی است که من نمی‌خواهم وارد تفصیل آن بحث‌های حقوقی آن بحث‌ها بشوم. ولی غرض من این نکته هست که مهم این است آیا خود قانونگذار الآن من را ملزم به این کار می‌کند یا نمی‌کند؟ در موارد روح قانون که می‌گوییم قانونگذار که همان عرف متعارف هست من را ملزم می‌کند. فرض کنید که قانونگذار نگفته که اگر بچه در دریا افتاد باید بروی نجاتش بدهی. ولو نگفته باشد، ولی ما می‌دانیم که اگر قانونگذار ازش بپرسیم می‌گوید حتماً باید این کار را بکنی، شما را الزام می‌کند. به‌طوری که اگر شما نروید ولو اینها یک قانون‌های نانوشته است، فقط قانون‌های نوشته لزوم عمل ندارند. قانون باید باشد ولو نانوشته باشد. روح قانون، قانون‌های نانوشته است. خب غرض من این نکته هست که ما مدار بر آن الزام تقدیری است. الزام شأنی است. حالا وقت گذشته من این را فردا بحثش را تکمیل، توضیح کامل می‌دهم ان شاء الله. اجمال قضیه می‌خواهم این مطلب را عرض بکنم، آن این است در جایی که من این مثال‌هایی که مورد بحث هست من احتمال می‌دهم که اصلاً وقت که گذشته باشد شارع مقدس دیگر مصلحت الزامیه نداشته باشم. چطور می‌شود که با گذشتن وقت وجوب از بین می‌رود؟ از بین رفتن وجوب با گذشتن وقت به این می‌انجامد که دیگر آن الزام وجود نداشته باشد. بنابراین شک ما در اصل الزام است، نه شک ما در قدرت. این را حالا من فردا ان شاءالله توضیح مفصلش را می‌دهم که این بحثی که ایشان اینجا مطرح کردند اینجا شک در قدرت هست و در شک در قدرت باید احتیاط کرد و اصالة الاشتغال در شک در قدرت می‌آید درست نیست. صورت‌های مختلفی دارد صور مختلف، همان کبریاتی که عرض کردم می‌خواهم تطبیق کنم بر این مثال و این‌که این تطبیقی که ایشان کردند درست نیست. اینجا استصحاب ما کار داریم. اگر استصحاب جریان پیدا کند استصحاب نه برای اثبات وجوب و مقدمه برای اصالة الاشتغال، همان استصحابی که ایشان نمی‌خواست زیر بارش برود آن استصحاب را می‌خواهیم، یعنی استصحاب برای اثبات این‌که عملی که می‌خواهم انجام بدهم ذی ملاک است. عملی که من می‌خواهم انجام بدهم استیفای ملاک می‌کند و امثال اینها. حالا این را ان شاء الله من فردا توضیح می‌دهم. این بحث تمام است، فردا شاید نیاز به وارد بحث جدید هم می‌شویم، بحث جدید ما استصحاب تعلیقی است.

شاگرد: می‌گفتند استصحاب می‌شود کرد

استاد: نه، همۀ این می‌خواهم، تمام صوری که ایشان ۴ صورتی که ایشان کرد همۀ ۴ صورت‌ها یا ابتداءً یا بعد از جریان استصحاب به اصالة الاشتغال تمسک می‌شد به خاطر این‌که شک در قدرت است. این وجه مشترک هر ۴ صورت بود که چون شک در قدرت هست اصالة الاشتغال. حالا شک در قدرت نسبت به تکلیف واقعی یا شک در قدرت نسبت به تکلیف ظاهری. جایی که استصحاب جاری می‌کردیم نسبت به تکلیف ظاهری شک در قدرت بود، جایی که استصحاب جاری نمی‌کردیم نسبت به آن تکلیف واقعی شک در قدرت بود، ایشان اینجوری بیان می‌کردند. بحث ما این هست که این شک در قدرت موضوع اصالة الاشتغال نیست. آن شک در قدرتی که موضوع اصالة الاشتغال هست چیزی است، و این شک در قدرتی که ما داریم چیز دیگری است. این محصّل عرض ما هست که ما حالا فردا ان شاء الله توضیح می‌دهیم.

شاگرد: فرمودید صرف نظر کردید

استاد: نه، اصلاً به آن بحث استصحاب و اینها کار نداریم. آن یک بحث دیگر است که آن چیزهای، ما فعلاً می‌خواهیم بگوییم اگر بخواهیم جاری کنیم باید با استصحاب جاری کنیم، قاعدۀ اشتغال به درد نمی‌خورد، حالا استصحاب کجا جاری می‌شود کجا جاری نمی‌شود آن بستگی دارد به این‌که در مطلق الوجود چی بگوییم در آن بحث‌هاست دیگر.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان